

دوفصلنامه علمی - پژوهشی زبان پژوهی دانشگاه الزهراء (س)

سال سوم، شماره ۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۰

ریشه‌شناسی عامیانه جای‌نام‌های ایرانی (جعل تاریخ و هویت)

رحمان بختیاری^۱

تاریخ دریافت: ۸۹/۳/۱۰

تاریخ تصویب: ۹۰/۳/۸

چکیده

در این مقاله، نخست ریشه‌شناسی ازدید زبان‌شناسی تاریخی تعریف شده است و پس از آن، پیشینه‌ای از ریشه‌شناسی‌های انجام‌شده ذکر گردیده است؛ سپس انواع ریشه‌شناسی شامل عالمانه، شبه‌عالمانه و عامیانه مطرح شده، آن‌گاه، بحث ریشه‌شناسی‌های عامیانه به‌طور مفصل و همراه با مثال‌هایی در حوزه فرهنگی ایران شرح داده شده است. این مثال‌ها مربوط به جای‌نام‌های ایران است که به‌دلایل و اغراض گوناگون از جمله مسائل و تعصبات قومی و قبیله‌ای ریشه‌های غیرایرانی برای آنها تراشیده شده است. در این مقاله کوشش شده ریشه ایرانی آنها روشن شود. در پایان، هدف از این نوع ریشه‌شناسی و دامن‌زدن بدان از سوی برخی اقوام ایرانی و نیز پیامدهای آن به بحث گذاشته شده است.

واژه‌های کلیدی: زبان‌شناسی تاریخی - تطبیقی، ریشه‌شناسی عامیانه، ریشه‌شناسی فارسی، جای‌نام‌های ایرانی، زبان و هویت فرهنگی.

۱. استادیار گروه و فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه بوعلی سینا rabakhtyari@yahoo.com

۱. مقدمه

از دید واژگانی، ریشه‌شناسی از اصطلاح فرانسوی *étymologie* گرده‌برداری شده است. این اصطلاح در زبان انگلیسی *Etymology*، در آلمانی *Etymologie* و در لاتین *Etymologia* است، از اصل یونانی *Etymologia* (*Etymon*) "درست" و "معنای حقیقی واژه" + *Logia* "بحث" و "شناخت" گرفته شده و در مجموع، عبارت است از شناخت معنای حقیقی واژه. امروزه، این اصطلاح هم به معنای ریشه و اصل کلمه‌ها و هم به معنای دانشی به کار می‌رود که به بررسی ریشه کلمه‌ها می‌پردازد (ابوالقاسمی، ۱۳۷۴: ۱۱؛ ذاکری، ۱۳۷۲: ۳۸۵-۳۸۶). در زبان فارسی نیز این واژه - همان گونه که گفته شد - براساس واژه فرانسوی یادشده ساخته شده است؛ یعنی ریشه (اصل، پایه و اساس، بنیاد) + -شناسی. کاربرد این واژه در دوران فرهنگستان دوم رواج یافته است و به مجموعه اطلاعات مربوط به اصل و منشاء واژه و همچنین به علمی اطلاق می‌شود که بدان می‌پردازد.

از دید ماهیت و روش کار، تعریف‌های گوناگونی برای ریشه‌شناسی پیشنهاد شده است از جمله:

کیپفر معتقد است:

امروزه، اتیمولوژی تاریخ بیک واژه است از قدیم‌ترین زمان کاربرد آن تا زمان نوشتن تاریخ آن واژه، هم از لحاظ لفظ و هم از لحاظ معنی. در هر زبان، واژه‌هایی در زمانی معین از رواج می‌افتند. اتیمولوژی این گونه واژه‌ها تاریخ آنهاست از قدیم‌ترین زمان کاربرد آنها تا زمان رواج آن واژه‌ها، هم از لحاظ لفظ و هم از لحاظ معنی (کیپفر، ۱۹۸۴: ۱۳۱).

ذاکری به نقل از فرهنگ وبستر گفته است:

اتیمولوژی عبارت است از تاریخچه یک واژه یا جزئی از یک واژه (مانند پیشوندها، پسوندها، شناسه‌ها و امثال آنها) از راه بررسی تحولات بی‌درپی اصوات، املاء و معنای آن از زمانی که برای اولین بار، در زبان ظاهر شده و به صورت نوشته دیده شده است تا کنون به صورت (۱) ردیابی آن لغت در انتقال از یک زبان به زبان دیگر یا (۲) تجزیه آن به اجزاء سازنده‌اش یا (۳) پیدا کردن هم‌ریشه‌های آن در زبان‌های دیگر یا (۴) ردگیری آن و هم‌ریشه‌های آن تا برسد به یک واژه یا جزئی از واژه در زبان مشترک اجداد آن قوم؛ به صورتی که واقعاً در نوشته‌ای ضبط شده یا وجود آن به دلایل زبان‌شناسی فرض شده باشد (ذاکری، ۱۳۷۲: ۳۸۶ به نقل از فرهنگ وبستر بزرگ. ویرایش سوم).

تقریباً در تمام این تعریف‌ها، گذشته‌واژه و سیر تحول آن مشترک است؛ مانند این تعریف از کیپفر: «ریشه‌شناسی عبارت است از خاستگاه واژه و تحولات آن، ردیابی واژه یا صورت‌های واژگانی تا آغازین‌ترین زمان ممکن در آن زبان برای دستیابی به خاستگاه اولیه در زبان‌های اولیه» (کیپفر، ۱۹۸۴: ۱۳۱).

از سوی دیگر، شناخت دگرگونی‌های معنایی و ارتباطات خویشاوندی واژه نیز باید مد نظر قرار گیرد؛ مثل این تعریف: «در بسیاری موارد، اطلاعات دقیق‌تری درخصوص معنای واژه و ارتباطات خویشاوندی آن واژه با واژه‌های دیگری از همان ریشه و اصل لازم است» (کیپفر، ۱۹۸۴: ۱۳۱).

واژه‌های زبان در طول زمان، دست‌خوش دگرگونی می‌شوند و در پی آن، زبان نیز دگرگون می‌شود. این دگرگونی‌های زبانی که بررسی آن موضوع علم ریشه‌شناسی است، به‌نوبه خود در ریشه‌شناسی بازتاب می‌یابد و هدف از ریشه‌شناسی نیز نشان‌دادن بخشی از همین تحول‌های زبانی است. از سوی دیگر، هدف از ریشه‌شناسی - همان‌گونه که گفته شد - به‌دست‌دادن اطلاعاتی دربارهٔ مناسبات واژه‌های هم‌ریشه و نیز اطلاعاتی درحوزهٔ معنی‌شناسی تاریخی نیز هست. برخی فرهنگ‌ها حتی تاریخ دقیق یا تقریبی پیدایش واژه را نیز در اطلاعات ریشه‌شناسی می‌گنجانند. علاوه‌بر آنچه گفتیم، هرگونه اطلاع از وجه تسمیهٔ واژه‌ها نیز به اطلاعات ریشه‌شناسی مربوط می‌شود؛ زیرا براساس تعریف کلی این علم، «ریشه‌شناسی هر صورت زبانی، صرفاً تاریخ آن صورت است» (بلومفیلد، ۱۳۷۹: ۱۸).

از دیدگاه نظری، هنگامی که بخشی از سیر تحول یک واژه مطرح می‌گردد، درواقع ریشه‌شناسی آن واژه بیان می‌شود؛ به دیگر سخن، پژوهنده صورت‌ها و معانی گذشتهٔ یک واژه را در محدودهٔ یک مقطع زمانی قراردادی و مشخص در طول سیر تحول آن واژه تعیین می‌کند (آرلاتو، ۱۳۷۳: ۴۷)؛ بدین ترتیب، ریشه‌شناسی درواقع بررسی تاریخ تحول یک صورت زبانی واحد است.

این تعریف کلی از ریشه‌شناسی، تمام موارد ذکرشده را - که برای به‌دست‌دادن تعریفی جامع و مانع از این دانش، ضروری می‌نماید - دربر دارد؛ با این حال، هر یک از ریشه‌شناسان با توجه به جایگاه و رویکرد پژوهشی خود، به بخشی از این دامنهٔ گسترده می‌پردازند و دیگر موارد را نادیده می‌انگارند؛ از این روی، زبان‌شناسان برای شناسایی و انجام‌دادن ریشه‌شناسی به‌صورتی درست و عالمانه، معیارهای علمی و مشخصی را وضع کرده‌اند. از جمله این معیارها موارد زیر درخور ذکرند: زبان مبدأ یا خانوادهٔ

زبانی؛ نخستین صورت زبان مقصد و/ یا نزدیک‌ترین منبع؛ تاریخ یا دوره ورود واژه به زبان مقصد؛ دگرگونی‌های صوری و معنایی در زبان مقصد؛ مرحله بینابینی پیش‌از زبان مقصد؛ آخرین منبع شناخته‌شده؛ تکوین معنایی پیش‌از زبان مقصد؛ آخرین صورت اصلی، شناخته‌شده یا فرض‌شده؛ شناسایی در زبان‌های خویشاوند؛ دیگر واژه‌های هم‌ریشه (درایسدیل^۱، ۱۹۷۹: ۳۹-۵۰). درایسدال معتقد است این رده‌بندی برای وام‌واژه‌های موجود در زبان مقصد نیز قابل اجراست (درایسدیل، ۱۹۸۹: ۵۲۷).

هر زبان‌شناس با توجه به تعریف خاصی که از ریشه‌شناسی به دست داده، هدف نهایی ریشه‌شناسی را نیز تعریف کرده است. کیپفر معتقد است:

ریشه‌شناسی معمولاً باید بیانگر این مطلب باشد که واژه در چه دوره‌ای برای نخستین بار، به پیدایی آمد، چه معنایی داشته، چگونه تلفظ می‌شده، در چه زبان‌هایی به چشم خورده و اگر وام‌واژه است، از چه زبانی آمده. هدف اصلی ریشه‌شناسی این است که مدخل وازگانی اصلی را تا دورترین نقطه ممکن در زبان ردیابی کند، بگوید که آن واژه از چه زبانی و از چه صورتی به زبان راه یافته است و نیز منبع زبان آغازین آن را تا دورترین زمان ممکن بیابد (کیپفر، ۱۹۸۴: ۱۳۱).

این تعریف را می‌توان به سه قاعده اصلی زیر - که از نظر کیپفر، سه عامل مهم برای ریشه‌شناسی درست است - تفکیک کرد:

الف) توضیح مناسبات آوایی واژه و منبع زبانی، با شناخت قوانین آوایی؛

ب) وجود مناسبات منطقی معنایی؛

ج) درحوزه وام‌گیری، وجود ارتباطات تاریخی دو فرهنگ در زمان وام‌گیری.

افزون بر این تعریف‌ها و ابراز نظرهای گوناگون درباره قواعد و چهارچوب‌های اصلی در ریشه‌شناسی

درست، حتی وظایف ریشه‌شناسان نیز تعریف شده است.

تنها نگاهی به ریشه‌شناسی‌های قدیمی تر ثبت شده در فرهنگ‌ها نشان می‌دهد که در حال حاضر، بهتر است به جای برخی از آنها علامت سؤال قرار گیرد. اگر در بررسی ریشه‌شناسی‌های قدیمی تر یا حتی ریشه‌شناسی‌های جدیدتری که کورکورانه از آنها تقلید کرده‌اند، معیارهای دانش زبان‌شناسی تاریخی - تطبیقی را به دقت رعایت کنیم، پس از گذشت سال‌ها بهتر است به جای بسیاری از ریشه‌شناسی‌های

1. Drysdale, 1979

انجام شده در این فرهنگ‌ها بنویسیم «ناشناخته» یا «مورد تردید». این کار را بهتر است هر ریشه‌شناس درباره ریشه‌شناسی‌های خود انجام دهد؛ زیرا «کسی که ریشه‌شناسی معینی را پیشنهاد می‌کند، مسئولیت اثبات آن را نیز بردوش دارد» (آرلاتو، ۱۳۷۳: ۴۷).

۲. پیشینه تحقیق

آنچه امروزه ریشه‌شناسی نامیده می‌شود، در واقع همان است که در کتاب‌های صرف و نحو قدیم، تحت عنوان اشتقاق آمده است (ذاکری، ۱۳۷۲: ۳۸۵). این علم در نتیجه نقادی و باریک‌بینی ادیبان، و سخت‌گیری آنها درباره واژه‌ها پیدا شده است. این گروه می‌کوشیدند اجزاء هر واژه، و چگونگی ساخت و اشتقاق آن را مورد بحث قرار دهند و معنای اصلی‌اش را ذکر کنند. اشتقاق نیز مانند ریشه‌شناسی به هر دو معنی به کار رفته است (ذاکری، ۱۳۷۲: ۳۸۶). در علوم عربی، اشتقاق بخشی از علم صرف به‌شمار می‌رود؛ اما در کتاب‌های قدیمی‌تر از جمله *الکتاب سیبویه* - که صرف و نحو از هم جدا نشده بودند - این علم از شاخه‌های علم نحو شمرده می‌شد. در این دسته از کتاب‌ها، اشتقاق به سه معنی به کار رفته است:

الف) علم ساخت واژه در زبان عربی، یعنی ساخت واژه‌های جدید با استفاده از واژه‌ها و ریشه‌های

موجود؛

ب) تعیین مشتقات کلمه؛

ج) تعیین اصل و مبنای هر کلمه معین (ذاکری، ۱۳۷۲: ۳۷۴).

عالمان زبان عربی کم‌وبیش از وجود واژه‌های بیگانه در زبان عربی آگاهی داشته و آنها را معرب نامیده‌اند و گذشته از آن، گاه به ریشه‌شناسی تطبیقی نیز پرداخته‌اند. در طول تاریخ، پژوهش‌های عالمان لغت، صرف و نحو در میان مسلمانان، نتایجی درخشان در حوزه اشتقاق داشته است؛ لغت‌دانان عرب، ریشه بسیاری از واژه‌های عربی را یافته‌اند و کارشان هنوز هم از اعتبار علمی برخوردار است. آنان بسیاری از کلمه‌های دخیل در زبان عربی را نیز شناسایی و اصل آنها را به‌دقت معرفی کرده‌اند؛ همچنین بسیاری از قواعد تغییر لغت (ادغام، ابدال، قلب، اماله، اعلال، حذف، افزایش و...) را کشف کرده‌اند.

عالمان قدیم در نوشته‌هایشان، گاه تحت عنوان وجه تسمیه و وجه اشتقاق، اصل و منشاء واژه‌ها را

شرح داده‌اند و منظور آنان، ریشه‌شناسی آن واژه بوده است؛ مثلاً در *بندهشن* آمده است:

"uš kišwar nām nihād kū kiš bē būd"

«بوسيله او <آنها> کشور نام نهاده شدند؛ زیرا <آنها را> کش (مرز) بود». در اینجا، نویسنده متن پهلوی می‌گوید که واژه «کشور» به معنی «مرزدار» و «محدود» است؛ در حالی که این واژه در اوستایی، به معنی «زمین کشاورزی» به کار رفته است (ابوالقاسمی، ۱۳۷۴: ۵۷). این وجه تسمیه‌ها را در دیگر متنهای پهلوی و کتاب‌هایی چون *برهان قاطع* و *شاهنامه* نیز می‌توان دید.

افلاطون در رساله *کراتیلوس* توضیح می‌دهد که احتمالاً بخشی از واژه‌های یونانی، خاستگاه خارجی دارند (روبینز، ۱۳۷۳: ۳۱). وی در این رساله، به بحث دربارهٔ منشاء کلمه‌ها می‌پردازد و این پرسش را طرح می‌کند که آیا رابطهٔ بین اشیاء و واژه‌هایی که برای نامیدن آنها به کار می‌رود، رابطه‌ای طبیعی است یا قراردادی. رومی‌ها در بررسی‌های زبانی‌شان، پیرو نظریه‌های یونانی‌ها بودند و دستور زبان لاتین را بر انگارهٔ دستور زبان یونانی استوار کردند (بلومفیلد، ۱۳۷۹: ۹۰). وارون بررسی‌های زبان‌شناختی را به سه بخش بدین شرح تقسیم می‌کند: ریشه‌شناسی؛ صرف؛ نحو. وی معتقد است زبان از دل مجموعه‌ای محدود از واژه‌های نخستین پدید آمده و به بیان دیگر، آن مجموعه، اصل و منشاء زبان را تشکیل می‌دهد. از همین واژه‌ها، واژه‌هایی دیگر سرچشمه گرفته و واژه‌های جدید در اثر تغییرهای روی داده در حروف یا صورت‌های آوایی آن واژه‌ها ساخته شده‌اند. به طور کلی، بخشی عمده از دست‌آوردهای وارون، مانند پژوهش‌های یونانیان بی‌اساس است و مشاهدات توصیفی و هم‌زمانی این دانشمندان، به مراتب بهتر از ریشه‌تراشی‌های اوست (روبینز، ۱۳۷۳: ۱۱۲ و ۱۱۳).

در دورهٔ قرون وسطی نیز بیشتر بررسی‌های زبانی به حوزهٔ صرف و نحو مربوط بود و به جزئیات آواشناسی، چندان توجهی نمی‌شد. در حوزهٔ ریشه‌شناسی نیز دانشمندان قرون وسطی دنباله‌رو همان خیال‌پردازی‌ها و حرف‌های غیرعلمی دوران باستان بودند.

سرانجام، همه کوشش‌های ریشه‌شناختی یونانیان و رومی‌ها، بحث‌ها و مجادله‌های آنان دربارهٔ منشاء زبان‌ها، بررسی‌های دستوری و آواشناختی، و مقایسهٔ زبان‌ها با یکدیگر - که بنیاد علم زبان‌شناسی تاریخی - تطبیقی را تشکیل می‌دهد - به نظریه‌های عالمانه‌ای همچون نظریهٔ اسکالیجر و لایبنتس انجامید. اسکالیجر اصطلاح زبان مادر^۱ را وضع کرد، به یازده خانوادهٔ زبانی قائل شد و کارش را بر مبنای

شبهات‌های واژگانی میان اعضاء خانوادهٔ زبانی آغاز کرد. دانشمندی سوئدی به‌نام آ. یگر^۱ نیز از زبانی باستانی سخن گفت که در نتیجهٔ مهاجرت اقوام در سراسر اروپا و بخشی از آسیا پراکنده شد و انشعاباتی یافت (روینتز، ۱۳۷۳: ۳۵۳).

در سال ۱۸۰۸، ف. شلگل^۲ اصطلاح دستور تطبیقی^۳ را وضع کرد. بررسی نظام‌یافتهٔ زبان‌های هندواروپایی با رسالهٔ فرانتس بوپ^۴ به‌نام *در باب دستگاه صرف فعل در سنسکریت و سنجش آن با دستگاه صرف فعل در یونانی و لاتین و فارسی و آلمانی* آغاز شد. راسموس راسک، فرانتس بوپ و یاکوب گریم، بنیان‌گذاران راستین علم زبان‌شناسی تاریخی - تطبیقی بوده‌اند. نخستین بار، راسک به روابط ریشه‌شناختی نظم داد و صورت‌های موجود در زبان‌های گوناگون را به‌گونه‌ای نظام‌یافته با هم سنجید (روینتز، ۱۳۷۳: ۳۶۳). پس از کوشش‌های راسک^۵ و گریم^۶، پژوهش‌های ریشه‌شناختی صورتی علمی‌تر و منظم‌تر به خود گرفت. پژوهش پات به‌نام *بررسی‌های ریشه‌شناختی در زمینهٔ زبان‌های هندوآریایی* نیز از نخستین آثار مهم در این حوزه است. اصطلاح ریشه‌شناسی در اثر پات و منابع پس از آن، معنایی دقیق به‌دست آورد، ریشه‌شناسی جدید زبان‌های هندواروپایی به‌میزان زیادی مدیون آثار این دانشمند است.

از سوی دیگر، نظریهٔ انقلابی سر ویلیام جونز را که در سال ۱۷۸۶ در انجمن آسیایی کلکته اعلام کرد، نباید از یاد برد. در سال ۱۸۸۶، کارل بروگمان^۷ اثری را به‌نام *درآمدی بر دستور تطبیقی برای زبان‌های هندواروپایی* نگاشت. نظریه‌های هومبولت بیش از همه به آرای سوسور نزدیک بود و از جمله اقدامات عالمانه‌اش می‌توان کوشش‌هایی در رده‌شناسی زبان‌ها را ذکر کرد. شلایشر^۸ در این حوزه، نظریهٔ درخت خویشاوندی^۹ را مطرح کرد و پس از آن، شمیت^{۱۰} در تکمیل نظریهٔ او، نظریهٔ موجی را دربارهٔ تغییرهای

1. A. Jäger
2. F. Schlegel
3. Vergleichende Grammatik
4. F. Bopp
5. R. Rask
6. J. Grimm
7. K. Brugmann
8. Schleicher
9. Stammbaumtheorie
10. Schmidt

زبانی بیان کرد (روبینز، ۱۳۷۳: ۳۷۱-۳۸۳). در واقع زبان‌شناسی تاریخی - تطبیقی با ظهور نحله نودستوریان و نظریه‌های انقلابی آنها درحوزه ریشه‌شناسی و بررسی‌های تاریخی - تطبیقی، در مسیری درست قرار گرفت. «زبان‌شناسی نودستوری خود را موظف می‌داند که هیچ تحلیل ریشه‌شناختی را به‌عنوان یک تحلیل قطعی و نهایی نپذیرد» (روبینز، ۱۳۷۳: ۴۱۰).

پیشینه ریشه‌شناسی در فرهنگ‌های واژگانی، به روزگار سومریان و اکدی‌ان می‌رسد. این دو زبان، سالیان متمادی در کنار هم و در جامعه‌ای دوزبانه زیسته‌اند که در آن، زبان سومری درمقام زبان معیار از زمان آغاز نگارشش به خط میخی، به‌عنوان زبان مذهبی و فرهنگی میان‌رودان به کار می‌رفته است. از جمله واژه‌نامه‌های سومری - اکدی می‌توان واژه‌نامه‌های دوزبانه‌ای را نام برد که با ریشه‌های اکدی مرتب شده‌اند (لندزبرگر، ۱۹۳۷: ۲۵۰). در آثار واژه‌نامه‌های سومری - اکدی، توضیحاتی واژگانی نیز درباره مدخل‌های اصلی یافت شده که ریشه‌شناسی، مترادفات، شاهد و در بعضی موارد، پیش‌بینی‌های مذهبی و اخترشناختی را دربر دارند (سیویل، ۱۹۹۰: ۱۶۸۳).

۳. مبانی نظری انواع ریشه‌شناسی

در وهله نخست، ریشه‌شناسی را می‌توان به دو دسته هم‌زمانی و در زمانی تقسیم کرد (آرلاتو، ۱۳۷۳: ۴۶). ریشه‌شناسی هم‌زمانی، همان تقطیع تک‌واژی و عبارت است از تجزیه واژه‌های مشتق و مرکب به تک‌واژه‌های تشکیل‌دهنده آنها؛ مانند: اسباب بازی > اسباب + بازی / باز (+) - ی (-)؛ آیزیدان > آب + زی + - دان (-)؛ فروشگاه > فروش + - گاه (-)؛ تیزهوش > تیز + هوش؛ و... این شاخه از ریشه‌شناسی درباره واژه‌های بسیط کاربردی ندارد و در این دسته باید سیر تحول واژه را مدنظر قرار داد. این کار همان ریشه‌شناسی در زمانی است (آرلاتو، ۱۳۷۳: ۴۶)؛ البته در واژه‌های غیربسیط نیز پس از تجزیه اولیه و یافتن تک‌واژه‌ها (و در صورت نبود عنصری از آن تک‌واژه در زبان، مشخص کردن ریشه)، باید آنها را ریشه‌شناسی کرد.

گونه دیگر دسته‌بندی عبارت است از دسته‌بندی از نظر سلسله‌مراتب علمی. از این دیدگاه می‌توان ریشه‌شناسی را به انواع عالمانه^۱، شبه‌عالمانه^۲، عامیانه^۳ و سرانجام، ریشه‌سازی کاذب آگاهانه (ذاکری، ۱۳۸۱؛ آراتو، ۱۳۷۳: ۲۸۰) تقسیم کرد. امروزه، ریشه‌شناسی عالمانه - که تعریفش ذکر شد - شاخه‌ای از علم زبان‌شناسی تاریخی - تطبیقی و در واقع، نمود عملی آن است و از قوانین این علم پیروی می‌کند.

۳-۱. ریشه‌شناسی عامیانه

این‌گونه ریشه‌شناسی عبارت است از صورت‌بندی‌هایی جدید که از نظر زبان‌شناسان تاریخی، با ساختارهای پیشین صورت‌ها سازگاری ندارد (بلومفیلد، ۱۳۷۹: ۴۹۰). در فرایند ریشه‌شناسی عامیانه، صورتی بی‌قاعده و یا از نظر معنایی مبهم با صورتی باقاعده و شفاف جای‌گزین می‌شود. همه اینها در واقع، نوعی تحلیل هم‌زمانی صرف بدون توجه به ملاحظات در زمانی، و به میزان زیادی از نوع واگزینی و آلاشی است (بلومفیلد، ۱۳۷۹: ۴۹۷). تغییرهای آلاشی عبارت‌اند از نابهنجاری‌هایی که در اثر لغزش‌های زبانی یا فرایندهای قیاسی، در زبان روی می‌دهند. فرایند واگزینی نیز سبب همگون‌سازی وام‌واژه‌ها با ساختار زبان بومی می‌شود (درباره این دو فرایند ن. ک. بومفیلد، ۱۳۷۹: ۵۳۰-۵۳۲).

این فرایند در سطوح مختلف زبانی عمل می‌کند: واژه‌های چندهجایی به اجزاء معنی‌دار کوچک‌تری تجزیه می‌شوند که ممکن است سیر تحول واقعی واژه را نشان ندهند؛ بنابراین، واژه‌های مرکب به گونه‌ای بازسازی می‌شوند که به وضوح، اجزاء تشکیل‌دهنده را نشان دهند. واژه‌هایی که از زمینه‌های ریشه‌شناسی خود جدا شده‌اند و به طور کلی، ارتباطشان را با واژه‌های خویشاوند از دست داده‌اند، یا وام‌واژه‌اند و با دیگر عناصر زبان ارتباطی ندارند، موضوع ریشه‌شناسی عامیانه واقع می‌شوند (آراتو، ۱۳۷۳: ۲۷۹). نمونه‌های فارسی این فرایند بدین شرح است:

الف) تاین: → مغولی *tabin* به معنای «پنجاه، سپاه متشکل از پنجاه نفر» (دورفر^۴، ۱۹۳۶: ۲۴۲). در فرهنگ معین، این واژه از صورت عربی تابعین به معنای همراهان و پیروان دانسته شده و در اینجا، این واژه

1. Scientific Etymology
2. Pseudo- Scientific Etymology
3. Folk Etymology
4. G.Dörfer

بیگانه با واژه‌ای دیگر که از دید آوایی - و البته به نوعی از جهت معنایی - به آن شباهت دارد، یکسان انگاشته شده است.

ب) چارقب: → ترکی *čarqab* به معنی «نوعی جامه اشرافی» (دورفر، ۱۹۶۷: ۲۲). در فرهنگ معین، این واژه تشکیل شده از چار (~ چهار) + کلمه عربی قب به معنی «پاره‌های جیب پیراهن» دانسته شده است. واژه بیگانه مورد بحث، دست‌خوش تقطیع عامیانه شده است.

ج) دوقلو: → ترکی *doɣlu* اشتقاقی از واژه ترکی عثمانی *doɣul* به معنی «زاییده شدن» (دورفر، ۱۹۷۵: ۲۸۴). در زبان فارسی، این کلمه نخست، دست‌خوش تقطیع عامیانه شده و سپس فرایند قیاس، سبب ایجاد ساخت‌هایی دیگر چون یک‌قلو، پنج‌قلو و مانند آن شده است.

د) دستور: → اوستایی - *dastuua* به معنی «دانشمند» از ریشه *dah* به معنی «آموختن» (بارتلمه، ۱۹۶۱: ۷۴۵). در زبان فارسی، این واژه مرکب از دست به معنی «مسند» و پسوند -ور دانسته شده و معنی «صاحب مسند و وزیر» یافته است (ابوالقاسمی، ۱۳۶۷: ۵۳).

ه) تیرک / دیرک: → ترکی *t/diräk* (دورفر، ۱۹۶۵: ۶۵۵). در فرهنگ‌های فارسی از جمله فرهنگ معین، این واژه مرکب از تیر + کد دانسته شده است.

همان گونه که از مثال‌های بالا برمی‌آید، ریشه‌شناسی عامیانه تنها مبتنی بر شباهت‌های واج‌شناختی است و وجود هیچ‌گونه ارتباط معنایی در آن ضروری نیست؛ گرچه ممکن است گاه ربطی نیز پیدا شود. نمونه‌های دوم تا پنجم، همگی مبتنی بر تقطیع نادرست عبارت‌ها و درواقع، گونه‌ای دیگر از ریشه‌شناسی عامیانه است (آرلاتو، ۱۳۷۳: ۲۸۰).

۲-۳. ریشه‌شناسی کاذب آگاهانه

همان گونه که گفته شد، ریشه‌شناسی عامیانه، از ارتباط‌های صوتی ناآگاهانه سرچشمه می‌گیرد و نخست، در زبان گفتار روی می‌دهد؛ اما ریشه‌شناسی آگاهانه یا جعلی هنگامی اتفاق می‌افتد که یک یا چند کاتب به این نتیجه برسند که برای املاء واژه‌ای معین، شیوه‌ای درست‌تر لازم است. این مسئله گاه به صورت یک سنت املائی به کار می‌رود؛ اما گاه در زبان گفتار نیز رواج می‌یابد و واژه، مطابق املائی جدید تلفظ می‌شود. این پدیده محدود را تلفظ املائی یا خطی گویند (آرلاتو، ۱۳۷۳: ۲۸۰-۲۸۲).

درمجموع می‌توان انگیزش‌های زیر را برای ریشه‌شناسی عامیانه مشخص کرد (براساس ذاکری، ۱۳۷۲: ۳۹۳-۴۳۵):

الف) ارضاء حس کنج‌کاوی: یافتن وجه تسمیه شهرها، مکان‌ها، نام افراد و مانند آن، از این گونه است. مثال:

همدان → همه + دان؛

تبریز → تب + ریز (از ریختن).

ب) تعبیر خواب: در کتاب‌های تعبیر خواب، بیشتر خواب‌ها را بر پایه ریشه‌شناسی آنها تعبیر کرده‌اند. مثال:

نارگیل بر سوز درونی دلالت می‌کند؛ زیرا واژه «نار» به معنی آتش است؛

جوز بر جواز دلالت می‌کند.

ج) تفنن و سرگرمی: شاید بتوان مهم‌ترین انگیزه ریشه‌شناسی عامیانه را تفنن و سرگرمی دانست. حتی دیگر انگیزه‌های ریشه‌شناسی عامیانه نیز به نوعی با این انگیزه در ارتباط‌اند. مثال:

خریزه > خر + بز، ساخته شده از صورت اصلی خرپوزه، یعنی مانند پوزه خر؛

منجنيق > من چه نیک به معنای «من چقدر خوبم».

د) درست سخن گفتن و نوشتن: مانند مثال ریشه‌شناسی کاذب آگاهانه که پیشتر ذکر شد.

ه) جعل واقعیت بنابه دلیل‌های خاص (سیاسی، قومی و...).

این آفت بزرگ که دیرگاهی است در حوزه ریشه‌شناسی زبان‌های ایرانی دیده می‌شود، از سویی نشان می‌دهد که اگر علم با تعصب آمیخته شود، ارزش راستین خود را ازدست خواهد داد و سبب گمراهی خواهد شد و از سوی دیگر، نشان‌دهنده آن است که گروهی آگاهانه به چنین کارهایی اقدام می‌کنند. در هردو حالت، هرگونه تعصب قومی، نژادی، خود برتر بینانه و... سبب کوچک‌شمردن دیگر اندیشه‌ها، نژادها، اقوام، و نیز بروز خودبزرگی‌بینی، نژادپرستی و افراط‌گرایی خواهد شد و چنانچه با علم و دست‌آوردهای علمی همراه شود، تحریف واقعیت‌ها، انکار حقایق و حتی از بین بردن شواهد و مستندات تاریخی را به دنبال خواهد داشت.

به طور کلی، بررسی ریشه‌شناسی‌های عامیانه در حوزه زبان فارسی و فرهنگ ایرانی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: یکی ریشه‌شناسی‌های انجام‌شده از سوی افراد متخصص و در عین حال متعصب؛ دیگری ریشه‌شناسی‌های صورت‌گرفته به‌دست افراد غیرمتخصص و متعصب. دسته نخست را می‌توان از دیدی دیگر در ریشه‌شناسی شبه‌عالمانه نیز بررسی کرد؛ زیرا در این مورد، فرد تاحدی از دانش ریشه‌شناسی و زبان‌شناسی تاریخی آگاه است؛ اگرچه گاه حتی فرد یا افرادی را می‌توان مثال زد که در این زمینه، از تخصص کافی برخوردار بوده‌اند؛ ولی همان‌گونه که گفتیم، به دلیل داشتن تعصب‌های خاص، به ریشه‌شناسی عامیانه پرداخته‌اند. در دوره‌ای از تاریخ ایران، به دلیل وجود گرایشهای ایران‌باستان‌پرستی و بیگانه‌ستیزی، چنین ریشه‌شناسی‌هایی به وفور انجام گرفته است (مانند برخی آثار محمد مقدم همچون *داستان جم و مجموعه‌های ایران کوده*).

پس از پایان این دوره و آغاز دوران جدید، متأسفانه، سیاست‌های تفرقه‌افکنانه بیگانگان در میان لایه‌هایی از اقوام ایرانی، نوعی گریز از مرکز و بروز اندیشه‌های تجربه‌طلبانه پدید آورد؛ البته برخی آثار بی‌ارزش و غیرعلمی نیز به چنین اندیشه‌هایی دامن زد. در اینجا، مسئله مهم آن است که اقدام‌کنندگان به چنین ریشه‌شناسی‌هایی، هیچ‌گونه آگاهی‌ای از دانش زبان‌شناسی تاریخی - تطبیقی و ریشه‌شناسی ندارند و هدفشان از این کار، مطرح کردن خود به هر شکل ممکن است.

عواملی چون ورود به عصر ارتباطات و به‌اصطلاح دهکده جهانی، و رویایی هرچه بیشتر تمدن‌ها و فرهنگ‌ها، سبب بالاتر رفتن سطح توقع و نیز آشنایی هرچه بیشتر اقوامی شده است که پیشتر به خرده‌فرهنگ‌ها تعلق داشته‌اند. از سویی، برخی از این خرده‌فرهنگ‌ها که دست‌خوش نوعی احساس حقارت تاریخی‌اند، به آسانی تحت تأثیر اندیشه‌ها و توطئه‌های تجزیه‌طلبانه بیگانه قرار می‌گیرند و با گرایش به کشوری خاص یا اقوام خویشاوند آن‌سوی مرزها، تنها راه نجات خود را تحریف، جعل و انکار واقعیت‌های تاریخی می‌دانند. سردمداران این گروه، افرادی غیرمتخصص‌اند که در حوزه‌های زبان‌شناسی، باستان‌شناسی، اسطوره‌شناسی و تاریخ فعالیت می‌کنند و نوشته‌هایشان به دلیل ساده و قابل فهم بودن، و دامن‌زدن به تعصب‌های قومی و قبیله‌ای، مورد پسند عوام قرار می‌گیرد. از سوی دیگر، پژوهش‌های عالمانه در هریک از حوزه‌های یادشده، بسیار تخصصی است و تنها دانشجویان و متخصصان

هر رشته خاص، از عهده درک اصطلاحات، تعبیرها و مفاهیم دشوار آن برمی آیند؛ در نتیجه، افراد عادی به نوشته‌های ساده ولی تحریف شده نویسنده‌گان متعصب و غیرمتخصص روی می آورند.

در این گونه اقدامات، یعنی جعل تاریخ و هویت قومی، تحریف تاریخ، «فرهنگ خواری» یا تاراج فرهنگی و تاریخی و هویتی، از ابزارهایی گوناگون استفاده می‌شود که یکی از آنها و شاید آسان‌ترین نشان ریشه‌شناسی عامیانه است. در نتیجه این اقدام، وحدت ملی و پیوندهای اجتماعی ضعیف می‌شود. مسئله هم‌بستگی ملی و وفاق اجتماعی از جمله مقوله‌هایی است که به دلیل تأثیرگذاری در زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی از اهمیتی شایان ذکر برخوردار است. تکثر قومی، زبانی، مذهبی و فرهنگی، و به عبارت دیگر، وجود خرده‌فرهنگ‌ها بحث درباره هم‌بستگی ملی و وفاق اجتماعی را بیش از پیش ضروری می‌کند. وقتی از وفاق اجتماعی سخن می‌گوییم، منظور ما نوعی توافق جمعی یا ملی بر سر باورها، ارزش‌ها و هنجارهای محوری جامعه است. این مفهوم با مفهومی بالاتر، یعنی هم‌بستگی ملی یا اجتماعی ارتباط دارد. هم‌بستگی ملی عبارت است از احساس تعلق خاطر و تعهد مشترک افراد به اجتماع ملی (مقصودی، ۱۳۷۸: ۱)؛ بنابراین، هدف قرارداد وفاق و هم‌بستگی اجتماعی از طریق دامن‌زدن به اختلاف‌ها، و گسترش شکاف قومی برای ایجاد حالت گریز از مرکز در میان اقوام ایرانی و پیوند دادن آنها با اقوامی که کم‌وبیش در آن سوی مرزها با آنها وجوه اشتراکی دارند از طریق جعل هویت و تاریخ و پیشینه تاریخی اقوام ایرانی، پی‌آمدی جز از هم‌گسیختگی ملی و هویتی ندارد و این، همان هدف بیگانگان است. دولت‌های عثمانی و شوروی، روزگاری با بهره‌گیری از زبان ترکی رایج در آذربایجان - که از واژه‌های عربی، فارسی و ترکی تشکیل شده بود و تنها از دستور زبان ترکی پیروی می‌کرد - و نادیده‌انگاشتن هویت، فرهنگ، پیشینه و تبار هم‌ریشه آذری‌ها با ایرانیان، جنبش پان‌ترکیسم - تورانیسم را بنیان نهادند، برای قوم آذری، تباری ترکی - مغولی ساختند و ایشان را با ترکمن‌ها، تاتارها، قزاق‌ها، اغوزها و مغول‌ها برابر دانستند. بدین منظور، امپراتوری عثمانی کوشید با همکاری و انگیزش انگلیس با بهره‌گیری از نویسندگان سفارشی، اندیشه پان‌ترکیسم را در میان ترک‌زبانان گسترش دهد؛ بدین سان که اعلام کرد همه منطقه‌های ترک‌زبان باید از کشورهای خود جدا شوند و یک فرمان‌روایی بزرگ را تشکیل دهند (محسنی، ۱۳۸۹: ۲۹). نخستین اقدام تأثیرگذار جنبش پان‌ترکیسم، در سال ۱۹۱۸ اتفاق افتاد. این بار، کشور روسیه که از این نقشه سود می‌برد، در راه به‌دست آوردن بخش‌هایی از ایران گام برداشت. پان‌ترکیسم در

ترکیه با روی کار آمدن افرادی چون ضیا گوکالپ، بیشتر خودنمایی کرد. ضیا معروف به گوکالپ در سال ۱۸۷۶ در دیاربکر متولد شد. وی برای دستیابی به دولت یک‌پارچه «توران بزرگ»، سه مرحله قائل بود: تحکیم اقتدار ترکان عثمانی بر ترکیه؛ جذب و ادغام نزدیک‌ترین خویشان ترک‌های عثمانی، یعنی آذری‌های ایران؛ وحدت تمام اقوام و ملت‌های تورانی آسیا حول محور ترک (بیات، ۱۳۸۷: ۱۹). همان گونه که گفتیم، ابزار آنان برای رسیدن به این هدف، عبارت بود از جعل حقایق تاریخی از طریق سندسازی و تحریف، به‌دست‌دادن ریشه‌شناسی‌های عامیانه برای نام‌ها و جای‌نام‌های ایرانی، دست‌آویز قراردادن نظریه‌های کهنه و بدون طرف‌دار درباره‌ی خویشاوندی زبان‌ها و استناد به نوشته‌های غیرعلمی افراد غیرمتخصص. از جمله این تحریف‌ها می‌توان تحریف نام منطقه‌های شمالی ارس و نام‌گذاری آن به آذربایجان شوروی را ذکر کرد (محسنی، ۱۳۸۹: ۳۳). درباره‌ی نام آذربایجان، ریشه‌تراشی‌ای بدین شرح پیشنهاد شده است: آذر (= قوم ایرانی آس در استیا) از آ+ار به معنی «پدر توانگر انسان آذ» (محسنی، ۱۳۸۹: ۶۹). همان گونه که گفتیم، از جمله شایع‌ترین جعل‌های تاریخی و فرهنگی، می‌توان جعل ریشه یا ریشه‌شناسی عامیانه جای‌نام‌های ایرانی را نام برد که از سوی این گونه افراد صورت گرفته است. پیش از طرح چند نمونه در این حوزه، یک بار دیگر به بحث ریشه‌شناسی بازمی‌گردیم.

همان گونه که در بخش تعریف ریشه‌شناسی و پیشینه آن گفته شد، برای ورود به این حوزه، دانشی بسیار گسترده در حوزه‌های زبان‌شناسی تاریخی - تطبیقی، تاریخ، ادبیات، اسطوره‌شناسی، زبان‌های انگلیسی و آلمانی (و در صورت نیاز، آشنایی با زبان‌های یونانی، لاتین و سنسکریت) بایسته است و برای بررسی وام‌واژه‌ها، مثلاً وام‌واژه‌های عربی، ترکی یا مغولی در زبان فارسی باید با این زبان‌ها نیز آشنایی داشت. چگونه می‌توان با دانستن ریشه چند واژه در زبان خود و گردآوری اطلاعاتی ناقص از اینجا و آنجا، به چنین کار خطیر و بزرگی دست زد که هر گام آن، ممکن است پژوهشگر را به وادی ریشه‌شناسی عامیانه و ریشه‌تراشی بکشاند؟ چگونه می‌توان صرفاً به دلیل وجود شباهت آوایی و بدون شناخت پیشینه و شواهد مکتوب زبانی، واژه‌ای را از ریشه‌ای خاص دانست؟

جکسون^۱ معتقد است:

ریشه‌شناسی مانند باستان‌شناسی است؛ شواهد اغلب نسبی است یا اصلاً موجود نیست و ریشه‌شناس باید آگاهانه تصمیم بگیرد تا از شواهد موجود استفاده کند؛ اگرچه ناکافی باشد. پیوسته، شواهد جدیدی کشف می‌شود و تاریخ شناخته‌شدهٔ واژه را نیازمند بررسی مجدد می‌سازد (جکسون، ۲۰۰۲: ۱۱۷).

برای ریشه‌شناسی یک جای نام، ده مرحله ریشه‌شناختی بدین شرح، ضروری است:

الف) توصیف دقیق آوایی،

ب) توصیف از دیدگاه جای نام‌شناختی (صرفی، نحوی و نوع جای نام)؛

ج) یافتن شواهدی مکتوب از آن جای نام در متن‌های باستان، میانه و نو؛

د) یافتن شواهدی از آن جای نام در روایت‌های فرعی؛

ه) ذکر ریشه‌شناسی‌های انجام‌شده دربارهٔ آن جای نام؛

و) توصیف معنایی دقیق؛

ز) بررسی‌های گویشی برای شناخت ریشه (در صورت گویشی بودن)؛

ح) بررسی جای نام در زبان‌های دیگر (در صورت وام‌واژه بودن)؛

ط) استفاده از روش‌های زبان‌شناسی تاریخی - تطبیقی برای بازسازی جای نام؛

ی) گذاشتن علامت سؤال (در صورت نرسیدن به نتیجه).

بنابر آنچه گذشت، ریشه‌شناسی عامیانه یا ریشه‌تراشی، ناشی از ناآگاهی به قوانین زبان‌شناختی است و با هر انگیزه‌ای صورت گیرد، دست‌آوردی غیرعلمی دارد.

۴. تحلیل جای نام‌های ایرانی تحریف شده

در اینجا، بر پایه آنچه گفته شد، نمونه‌هایی از ریشه‌شناسی‌های عامیانه جای نام‌های ایرانی نقل می‌شود:

الف) تکاب: بهاری معتقد است:

1. Toponym

2. Nebenüberlieferung

نام تیکان‌تپه در راستای سیاست ترکی‌زدایی از آذربایجان در سال ۱۳۱۶ به نام تکاب تغییر داده شده است. شهرستان تیکان‌تپه از شمال غربی به هشت‌رود، از شمال شرق به زنجان، از طرف غرب به ساین‌قالا (صاین‌دژ) و از طرف جنوب شرقی به شهرستان آذربایجان بیجار در استان کردستان و از جنوب غربی به سنندج و سقز محدود است. منطقه تیکان‌تپه دارای ده‌ها اثر تاریخی قبل و بعد از اسلام است که از آن جمله می‌توان به سوغورلو (تخت سلیمان) که در ۴۵ کیلومتری شمال شرقی آن واقع شده، اشاره کرد (بهاری، ۲۰۰۹).

همان گونه که می‌بینیم، از نظر این نویسنده، نام اصلی این منطقه، تیکان‌تپه بوده است؛ اما وی برای اثبات ادعایش هیچ شاهدهی نیاورده است. نکته شایان ذکر دیگر این است که شاید جای نام‌های ایرانی‌ای که پیش از ورود اقوام دیگر وجود داشته‌اند، بعدها تغییر کرده و یا به همان صورت باقی مانده باشند؛ علاوه بر آن، هریک از جای نام‌های ذکر شده در بالا که در مجاورت این منطقه قرار دارند، ایرانی هستند. هشت‌رود، زنجان، ساین‌قالا جزء دوم همان قلعه است > *kalā(t)* فارسی (حسن دوست، ۱۳۸۳: ۳۲۸)، بیجار، سنندج، سقز (> *sakā*). بهاری برای دست‌یافتن به هدف‌های خود، حتی واژه «آذربایجان» را با تحریف به صورت «آذربایجان» نوشته و پس از اینکه بدون هیچ شاهدهی، «تکاب» را به «تیکان‌تپه» تبدیل کرده، با خیال آسوده به ریشه‌شناسی پرداخته است. وی درباره واژه «تکاب» می‌نویسد:

در منابع دولتی فارس گرایانه آمده است که تکاب به معنی آب باریک و زمین کم‌آب، زمینی که آب باریکی در آن جاری شده، می‌باشد... کلمه تک (*tək*) به کار رفته در نام جدید و دولتی نیز خود کلمه‌ای ترکی به معنی تک، تنها، صرفاً، یکه و یگانه است. این کلمه در اغلب زبان‌های ترکی، به صورت تک و در معدودی از آنها به شکل تیک... به کار می‌رود... این کلمه به فارسی نیز وارد شده است (بهاری، ۲۰۰۹).

و در پایان، نتیجه می‌گیرد که این کلمه، ترکی-فارسی است. در اینجا ذکر دو نکته لازم است: نخست اینکه در نام جدید، کلمه *tak* به کار رفته است؛ نه *tək*. اگر هم *tək* سابقه داشته باشد، باید جنبه گویشی و محاوره‌ای آن را در نظر گرفت؛ دوم اینکه *tak* واژه‌ای فارسی است و نه ترکی. آگاه‌نبودن نویسنده از ریشه‌های فارسی و ترکی، در اینجا به خوبی خود را نشان می‌دهد: «تک» معادل «تا» به معنی «فرد، نقیض جفت» (قیاس کنید با دوتا، سه تا، یکتا و...) > فارسی میانه *tāg* به معنی «قطعه» (حسن دوست، ۱۳۸۳: ۳۱۵).

واژه *tāg* فارسی میانه به معنی «تا، شاخه، فقره، تنها، تک» در ترکیباتی مانند *ēw-tāg* به معنی «یکتا، یگانه» نیز آمده است (مکنزی، ۱۳۸۳: ۷۲ و ۱۴۴). جزء دوم هم که همان آب فارسی است.

ب) اردبیل:

واژه اردبیل از دو واژه *Arbini, Ili* گرفته شده است. *Arbini* به معنای «ایزد خورشید و آفتاب» و *Ili* به معنای جایگاه است. هردو واژه ریشه اورارتویی دارند؛ به طوری که واژه‌های ختم‌شده به *Ili* در زبان اورارتویی، بسیار است که به عنوان نمونه می‌توان *Argishtill* به معنی شهر آرگیشتی را نام برد؛ پس *Arbini* به معنی خورشید است که خود، مظهر پارسایی و پاکی هم است. تناقضی میان دو ریشه وجود ندارد. واژه معمول به کاررفته برای اردبیل - *Arta-ville* است که مرکب از دو لغت «ارت» یا «ارد» و «ویل» یا «بیل» است. «ارت» و «*Arta-ville*» به معنی درستی و راستی و پاکیزگی، و «ویل» یا «بیل» (*vill*) به معنای شهر و جایگاه را دربر داشته است. قابل ذکر است که در زبان اوستا، *Arta* و اشا (*Asha*) یک مفهوم و یک ریشه دارند؛ پس طبق گفته‌های بالا نتیجه می‌گیریم که زبان ترکی آذری با زبان‌های اوستایی و اورارتو ریشه‌های مشترکی دارد؛ به عنوان مثال، *Ata* در ترکی آذری، به معنای «پدر» است و در اورارتو هم *Ata* به معنی «پدر» است و *Ata* در اوستایی به معنی «پدر» می‌باشد.

حمدالله مستوفی در کتاب خود، *نزهة القلوب*، درمورد واژه اردبیل آورده است که نام این شهر از دو لغت «اردو» و «بیل» که دو دیو حضرت سلیمان بودند، گرفته شده است. کسروی درمورد واژه «اردبیل» معتقد است که اصل آن راباید «ارتاویل» و مرکب از دو بخش «آرتا» یعنی «مقدس» و «ویل» به معنی «شهر» دانسته و با این توجیه، معنی آن را «شهر مقدس» ذکر کرده است.

آندراج در فرهنگ خود درمورد ریشه «اردبیل» می‌گوید: *اردبیل* به بای فارسی، به معنی «بیل خشمگین» بود... .

اردبیل از شهرهای ممکن ایران است؛ به طوری که بسیاری از مورخان اسلامی بنای شهر اردبیل را به فیروز ساسانی نسبت داده‌اند و از این رو، نام آن را باذن پیروز، پیروزآباد یا فیروزگرد آورده‌اند.

سکه‌هایی از عهد ساسانی و آغاز عهد اسلامی در دست است که نام دارالضرب آن، به پهلوی «آرتا» (*ARTA*) ذکر شده که منظور اردبیل است (بهراری، ۲۰۱۱).

درباره این ریشه‌شناسی‌ها و توضیح آنها می‌توان گفت که نویسنده مقاله بدون هیچ‌گونه ارجاعی به منابع اورارتویی و - آن گونه که مشخص است - بدون هیچ شناختی از این زبان، واژه «اردبیل» را در زبان اورارتویی ریشه‌یابی کرده و جالب اینکه حکم داده است که زبان‌های اوستایی، ترکی و اورارتویی خویشاوندند (؟)؛ آن‌هم تنها به دلیل وجود شباهتی واهی بین *Ata* ترکی و اورارتویی، و *Ata* اوستایی. اگر «اردبیل» را دارای ریشه اورارتویی فرض کنیم، این واژه نمی‌تواند در زبان‌های دیگر (ایرانی یا ترکی) ریشه داشته باشد؛ زیرا اینها سه زبان مجزا هستند؛ بدین ترتیب، یا باید ریشه‌شناسی‌های ایرانی را پذیرفت و در این صورت ثابت کرد *ARTA* ادعاشده روی سکه‌های ساسانی، همان اردبیل است؛ در حالی که نویسنده شاهدی مبنی بر این مسئله آورده است که در زمان ساسانیان، این شهر، باذن‌پیروز، پیروزآباد یا فیروزگرد نام داشته است! اگر این نظر را بپذیریم، این پرسش مطرح می‌شود که واژه «اردبیل» چگونه به فارسی رسیده است. اگر ریشه اورارتویی *Arbinilli* را بپذیریم، این سؤال پیش می‌آید که چگونه این ریشه به «اردبیل» تبدیل شده و از سوی دیگر، با صورت اوستایی *Ata* چه ارتباطی دارد؛ ریشه *ویل / بیل* چیست؛ *Ata* اوستایی با *Ata* چه ارتباطی دارد. *Ata* در زبان اوستایی دیده نشده است اینها مواردی است که در این ریشه‌شناسی پاسخ داده نشده است و بدین ترتیب، ریشه‌شناسی مورد بحث نیز قابل استناد نیست.

ج) تويسرکان:

نام شهر توی سرکه‌ن از دو بخش توی (*Toy*) و سرکه‌ن (*Sarkān*) تشکیل شده است. در گذشته، تويسرکان نام دو قصبه بزرگ نزدیک به هم بوده است... توی سرکه‌ن نام خود را از اسم سرکه‌ن، از بزرگان ایل ترکی آلباغوت در این منطقه در دوره دولت ترکی آذربایجانی قاراقویونلو گرفته است... سرکه‌ن و یا سورقان، نام برادر قوروقان (و یا قورقان)، از بیگ‌های آلباغوت و والی همدان در دوره قارایوسف و اسکندر می‌باشد... نام شهر تويسرکان، مرکب از کلمه ترکی توی به معنی قرارگاه و شهر به علاوه نام خاص سرکه‌ن - سرکان می‌باشد. توی سرکه‌ن یعنی قرارگاه شخصی به نام سرکه‌ن. نام سرکه‌ن، خود کلمه‌ای ترکی و به معنی شخص بردبار و صبور است... توی اصلاً هم به معنای گل و هم به معنای قرارگاه است... کلمه توی که در نوشته‌های اویغوری به معنی شهر نیز به کار رفته، در ترکی قدیم به معنای کمپ

در معنی فیزیکی آن، مجموعه‌ای از چادرها... شورای نظامی... است. سرکن (*Sarkən*) که به‌عنوان اسم شخص نیز به کار رفته، کلمه‌ای ترکی به معنای زیر است:

۱. نام خاص به معنی شخص بردبار و صبور از مصدر *sermek* «تحمل کردن، تاب آوردن»؛

۲. نام خاص به معنی آگاه، هشیار بهوش از مصدر *sərgəmək*؛

۳. به معنی قسمت مسطح تپه‌ها، شخص خسته و پریشان؛

۴. در زبان ترکی، کلمه دیگری به شکل *sargan*، نوعی گیاه که به خود و اشیا می‌پیچد... از آنجایی که نام سرکان و تويسرکان در زبان مردم، با کسرۀ سین تلفظ می‌شود،

احتمال اینکه این نام به این فرم چهارم باشد، بسیار ضعیف است (بهارى الف، ۲۰۱۱).

درباره این ریشه‌شناسی‌ها نیز مانند نمونه پیشین، هیچ استدلال زبان‌شناختی و یا شاهدهی از منابع تاریخی ذکر نشده است. مردود بودن این ریشه‌شناسی از همان ابتدای بحث مشخص است؛ زیرا، این جای‌نام، نخست به شکل دو جای‌نام جدا از هم بوده است؛ یعنی توی و سرکان. در این صورت، چگونه ممکن است محل اقامت سرکان حاکم ترک بوده باشد؟ افزون بر آن، جای‌نام‌های دیگری نیز در ایران با استفاده از جزء «توی» ساخته شده است؛ مانند: توی جین (تویین) در همدان، توی کازرون، توی دروار (دامغان) و تویه در استان سمنان (احدیان، ۱۳۸۷: ۷۹-۸۰).

درباره جای‌نام مورد بحث، ذکر نکات ذیل ضروری می‌نماید:

شهر تويسرکان دارای پیشینه‌ای شش صدساله است و پیش از آن، شهری به نام «رودراور» در این ناحیه، تقریباً در سه کیلومتری غرب شهر امروزی تويسرکان قرار داشته است. پس از حمله مغول، این شهر رو به ویرانی نهاد و مردمش به قصبه «توی» روی آوردند. درباره نام و گذشته تويسرکان تا پیش از قرن هفتم، اطلاعی نداریم. در قرن هفتم، یاقوت «سرکان» را از قرای همدان ذکر کرده و در معرفی محلی به نام «توی»، به... تویی همدانی اشاره کرده است و بنا بر همین قول، وجود «توی» دست کم در قرن پنجم هجری محقق است. ایلات ترک تکلو و ترکمانان، تويسرکان را غارت و مردم را قتل عام کردند. در دوران صفویه، «توی» شهرت و رونق بیشتری یافت و از این زمان، به جای قصبه «توی»، آن را شهر «تويسرکان» ثبت کردند (احدیان، ۱۳۸۷: ۷۳-۷۵). جدای از تمام

ریشه‌شناسی‌های فارسی‌ای که برای واژه‌های «توی» و «سرکان» داده شده است، ریشه‌شناسی زیر از همه پذیرفتنی‌تر می‌نماید:

جای‌نام «توی» با جای‌نام «تویجین (توین)» در دامنه شرقی کوهستان الوند قابل مقایسه است... ویژگی قرارگرفتن درمیان دیگر روستاها، با هردوی آنها سازگاری دارد و معنای «اندرون و میانی» شاید که نزدیک‌تر به واقع باشد... این معنی در نام‌گذاری جاهای دیگر نیز مورد توجه بوده است: میان‌ده در استان همدان، تویه در استان سمنان (احدیان، ۱۳۸۷: ۷۸).

«سرکان» جای‌نامی مشتق با پسوند اسم‌مکان‌ساز «-کان» است؛ مانند: اندکان، اردکان، زرکان... سر (در تلفظ همدان *sɒɾ*) به معنی «بالا» نیز هست؛ چنان‌که گویند سر کوه، سر دیوار؛ بنابراین، «سرکان» را می‌توان جای‌نامی به معنی «جای بالا» در نظر گرفت که با موقعیت جغرافیایی آن نیز مطابقت دارد (احدیان، ۱۳۸۷: ۷۹-۸۰).

د) آمل: از جمله ریشه‌تراشی‌های دیگر می‌توان جعل ریشه برای شهر آمل در استان مازندران را ذکر کرد و نمونه این‌گونه جعلیات، مورد زیر است:

آمول (آمیل) کلمه‌ای ترکی به معنای آرام، ساکن، بی‌صدا، ملایم، متعادل، صلح‌طلب، خوش‌خو، طمأنینه، آرامش روحانی و درونی است... عده‌ای نام رودخانه آمو (آمی‌دریا) را نیز در ارتباط با این ریشه دانسته‌اند. قابل توجه است که شهر آمل که در زمان اشکانیان (با تباری مباحثه‌دار)، معمور و آبادان بوده، «همو» نامیده می‌شده است. تبرستان و گیلان به شمول آمل در *شاهنامه*، به‌عنوان سرزمین‌هایی انیرانی و تورانی توصیف شده‌اند... به‌واقع، دلایل و شواهد نشان می‌دهند که نام آمل به احتمال زیاد، نامی تورکی- آلتائیک و به معنی آرام‌بخش و استراحتگاه است (بهارى ب، ۲۰۱۱).

این مورد نیز از جمله ریشه‌تراشی‌ها و جعل و وارونه‌نشان‌دادن حقایق تاریخی است که طبق معمول بی‌هیچ شاهد و دست‌آویز تاریخی و نیز دلایل زبان‌شناختی ذکر شده و همچون موارد پیشین، یک سرزمین ایرانی، بی‌هیچ استدلال محکمی، غیرایرانی دانسته شده است. یکسان‌دانستن ترک (به‌قول خودشان تورک) با تورانی از جمله اقدامات این افراد برای جعل واقعیت‌های تاریخی است. تورانیان اقوامی ایرانی بوده‌اند که به‌دلیل همجواری‌شان با ترکان آسیای میانه، گاه ترک به‌شمار آمده‌اند. در این مقاله، حتی برای واژه اوستایی *-ayraəraθa* < اغریث (در *شاهنامه*)

ریشه جعلی ترکی تراشیده‌اند؛ حال آنکه اغریث > اوستایی *ayraəraθa* (مایرهورفر^۱، ۱۹۷۹: ۱۷) > *ayra-* «آغاز، پیش‌تاز، نخستین» + *raθa* «گردونه» و در مجموع یعنی «کسی که گردونه-اش پیش‌تاز است» (بارتلمه^۲، ۱۹۶۱: ۴۹).

درباره ریشه جای نام «آمل»، در اینجا به ذکر [چند ریشه‌شناسی بسنده می‌شود]:
- *Āmū(ye) = Āmual* - واژه‌های آمل، آمو (دریا) و آمویه هم‌ریشه‌اند (ایلرز^۳، ۱۹۸۲: ۳۳)؛
- *Amol* -> *Amrda** فارسی باستان «سکونتگاه امردها» (*Amardi / Marodi*ها، احتمالاً از اقوام پیش‌آریایی) (بلیر^۴، ۲۰۱۰). در مهرهای ساسانی مهری هست با عبارت *mwlštl* (*Āmulšahr*) هر تسفلد^۵، ۱۹۳۸: ۴۲۲) (با توجه به تحول *rt/rd*>) (بختیاری، ۱۳۸۹: ۳۸ و ۳۹) میتوان آمل را از *Amr/lt* دانست.

۵. ریشه‌شناسی شبه‌عالمانه

این نوع ریشه‌شناسی، در واقع راهی میان ریشه‌شناسی عالمانه و عامیانه است و هنگامی نمود می‌یابد که ریشه‌شناس، کم‌وبیش از اصول و قواعد زبان‌شناسی تاریخی - تطبیقی و چگونگی کاربرد آن در ریشه‌شناسی آگاه است و حتی مفهوم ریشه‌شناسی عامیانه را نیز می‌شناسد؛ اما در نهایت، به دلیل شتاب‌زدگی و شوق ناشی از حس دست‌یافتن به خاستگاه واژه، در ورطه ریشه‌تراشی یا ریشه‌شناسی عامیانه گرفتار می‌شود (درباره این مفهوم و مثال‌های مربوط به آن ن. ک. ذاکری، ۱۳۸۱: ۹۲-۹۹). این شتاب‌زدگی سبب می‌شود ریشه‌شناس نتواند همه جوانب را در نظر گیرد و از اصول زبان‌شناسی تاریخی - تطبیقی پیروی کند و پیش از آنکه از اصالت واژه، اثر واژه در زبان‌ها و گویش‌های دیگر، و اصالت معنای ذکر شده برای واژه مطمئن شود، در درجه اول با استفاده از قواعد دگرگونی‌های آوایی، ریشه‌ای فرضی در یکی از زبان‌های غیرپیکره‌ای (مانند ایرانی آغازین) می‌تراشد و سپس سیر تحول آن واژه فرضی و ساختگی را بر پایه قوانین دگرگونی‌های آوایی تا دوران متأخر پی می‌گیرد؛ بنابراین، برای پرهیز از

1. M.Mayrhofer
2. C.Bartholomae
3. W.Eilers
4. S.Blair
5. Herzfeld

گرفتاری در ورطه ریشه‌شناسی‌های غیرعالمانه، این سخن آنتوان میه را نباید از یاد برد که «هر واژه‌ای لزوماً دارای ریشه‌شناسی نیست»؛ بدان معنی که سیر تحول بسیاری از واژه‌ها، مبهم و ناشناخته یا مورد تردید است. ریشه‌شناس با تجربه، از این مسائل کاملاً آگاه است و در چنین موردی، بی‌درنگ به ناشناخته‌بودن اصل واژه پی می‌برد (آرلاتو، ۱۳۷۳: ۴۷).

۶. نتیجه‌گیری

نتایج حاصل از نگارش مقاله حاضر بدین شرح‌اند:

- الف) ریشه‌شناسی، نمود عینی و برون‌داد دانش زبان‌شناسی تاریخی - تطبیقی است.
- ب) ریشه‌شناسی مانند هر علمی دشوار و نیازمند دانش خاص خود است.
- ج) ریشه‌شناسی غیرعلمی (ریشه‌تراشی و ریشه‌شناسی شبه‌علمی) آسان است، به دانش زبان‌شناسی نیاز ندارد و هرکسی می‌تواند به آن بپردازد.
- د) ریشه‌شناسی‌های غیرعلمی بیشتر در ایران، مورد توجه افراد و گروه‌های قومی خاصی است که به دلایل تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و زبانی، نوعی حالت گریز از مرکز یافته‌اند. اینان به جعل واقعیت‌های تاریخی و خدشه‌دار کردن شواهد، حقایق، اسناد و مدارک کمر بسته‌اند و آنچه برایشان در جهت به‌تصویر کشیدن سرزمین‌های خیالی و رویایی‌شان بیشترین اهمیت را دارد، این است که با استفاده از ریشه‌تراشی، جای‌نام‌ها و نام‌های ایرانی را به جای‌نام‌های غیرایرانی تبدیل کنند. این کار هم خودشان را خرسند می‌کند و هم بیگانگان را خشنود. بی‌اساس بودن گفته‌های این افراد، در همان نگاه اول آشکار است و متأسفانه، نبود پژوهش‌های ریشه‌شناختی عالمانه به‌زبان ساده و همه‌فهم، زمینه را برای خودنمایی آنان فراهم می‌کند. در این مقاله کوشش شده با ذکر تعدادی از ریشه‌تراشی‌های بسیار زیاد این افراد، ذهن‌های آزاد و اندیشمند با پرتو حقیقت روشن شود. شایان ذکر است که پرداختن به همه این ریشه‌تراشی‌ها و اقدامات غیرعلمی، در این جستار کوتاه نمی‌گنجد؛ اما با طرح برخی از آنها می‌توان روش کار را برای ریشه‌شناسی جای‌نام‌ها به پژوهندگان نشان داد.

منابع

- آرلاتو، آنتونی. (۱۳۷۳) درآمدی بر زبان‌شناسی تاریخی. ترجمه یحیی مدرسی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۶۷) پنج گفتار در دستور تاریخی زبان فارسی. بابل: کتاب‌سرای بابل.
- (۱۳۷۴) ریشه‌شناسی (تیمولوژی). تهران: ققنوس.
- احدیان، محمد مهدی. (۱۳۸۷) بررسی کلان‌جای‌نام‌های استان همدان. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه بوعلی سینا. استاد راهنما دکتر رحمن بختیاری.
- بختیاری، رحمن. (۱۳۸۹) "بررسی خاستگاه واج / ل در زبان فارسی. پژوهش‌های زبانی. ش. ۱. دوره ۱: ۲۹-۴۴.
- بلومفیلد، لئونارد. (۱۳۷۹) زبان. ترجمه علی محمد حق‌شناس. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- بیات، کاوه. (۱۳۸۷) پان‌ترکیسم و ایران. تهران: پردیس دانش.
- بهاری، مهرا. (۲۰۰۹/۴/۲۳) نام‌های تاریخی شهرها و اماکن جغرافیایی آذربایجان و ایران. www.bati-az.com
- الف (۲۰۱۱/۱۲/۱۴) نام‌های تاریخی شهرها و اماکن جغرافیایی آذربایجان و ایران، ریشه‌شناسی و وجه تسمیه آنها (تویسرکان). www.khl.cloob.com/profile/blog/one/logid.
- ب (۲۰۱۱/۱۲/۱۴) نام‌های تاریخی شهرها و اماکن جغرافیایی آذربایجان و ایران، ریشه‌شناسی و وجه تسمیه آنها (آمل). www.azaebaycanharayi.blogfa.com/post-42.aspx.
- حسن دوست، محمد. (۱۳۸۳) فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی. (ج. ۱). آ - ت. تهران: نشر آثار فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ذاکری، مصطفی. (۱۳۷۲) اشتقاق عامیانه و واژه‌سازی تفتنی. مجموعه مقالات سمینار زبان فارسی و زبان علم. تهران: مرکز نشر دانشگاهی. صص ۳۴۵-۳۷۳.
- (۱۳۸۱) «ریشه‌یابی یا ریشه‌تراشی: نقدی بر مقاله وجه اشتقاق چند لغت فارسی» نامۀ ایران باستان. س ۲. ش ۱. صص ۹۲-۹۹.

- رویینژ، آر. اچ. (۱۳۷۳) *تاریخ مختصر زبان‌شناسی*. ترجمه علی محمد حق‌شناس. تهران: کتاب ماد (وابسته به نشر مرکز).

- محسنی، محمد رضا. (۱۳۸۹) *پان‌ترکیسم، ایران و آذربایجان*. تهران: سمرقند.

- مقصودی، مجتبی. (۱۳۷۸) «هم‌بستگی ملی و وفاق اجتماعی». *فصلنامه مطالعات ملی*. س ۱. ش ۱. صص ۱-۱۲.

- مکتزی، دن. (۱۳۸۳) *فرهنگ کوچک زبان پهلوی*. ترجمه مهشید میرفخرایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- Bartholomae, Ch. (1961). *Altiranisches Wörterbuch*. Walter de Gruyter: Berlin.
- Blair, S. (2010/02/16) "Amol". *Encyclopaedia Iranica*. www.Iranica.com/articles.
- Civil, M. (1990). "Sumerian and Akadian Lexicography". *Wörterbücher, Ein internationales Handbuch zur Lexikographie*. Hrsg. von Franz Josef Hausmann. Zweite Teilband. Berlin, New York. Walter de Gruyter: 1682- 1689.
- Dörfer, Gerhard (1963, 1965, 1967, 1975). *Türkische und Mongolische Elemente im Neupersischen*. Wiesbaden: Franz Steiner Verlag.
- Drysdale, Patrik Doker (1979). "Dictionary Etymologies, What, Why and For Whom?" *Papers of the Dictionary Society of North America*. Ed. by Gillian Michel. London: Ontario n.d. Pp 39- 50.
- ----- (1989). "Etymological Information in the General Monolingual Dictionary". *Wörterbücher, Ein Internationales Handbuch zur Lexikographie*. Hrsg. von Franz Josef Hausmann, Erster Teilband. Berlin, New York: Walter de Gruyter: 525- 530.
- Eilers, Wilhelm (1982). *Geographische Namengebung in und um Iran*. München: Verlag der Bayerischen Akademie der Wissenschaften.
- Herzfeld, E. (1938). "Noets on the Achaemenid Coinage and Some Sassanian Mint-names". *Transaction of the International Numismatic Congress*, 1936. London. P.422. Fig.27.

- Jackson, Howard (2002). *Lexicography: An introduction*. Routledge: London and New York.
- Kipfer, Barbara Ann (1984). *Work Book of Lexicography*. Exeter: A. Wheaton & Co. Ltd.
- Landesberger, Benno et al (1937). *Materialen Zum Sumerischen Lexikon*. XIII. Rom.
- Maryrhofer, M. (1979). *Iranisches Personennamenbuch*, Wien, Verlag der Österreichischen Akademie der Wissenschaften.